

دکتر کنت متیوز، سفر پیدایش، جلسه ۱۹، کشتی گرفتن یعقوب با خدا و ملاقات با عیسو

سفر پیدایش ۳۲-۳۳

کنت متیوز و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر کنت متیوز در حال تدریس در مورد کتاب پیدایش است. این جلسه ۱۹ است، کشتی گرفتن یعقوب با خدا و ملاقات با عیسو. پیدایش ۳۲ و ۳۳.

امروز جلسه نوزدهم با عنوان «یعقوب با خدا کشتی می‌گیرد و با عیسو ملاقات می‌کند» فصل‌های ۳۲ و ۳۳ است. با هر یک از روایت‌های مربوط به ابراهیم، یعقوب و یوسف، متوجه می‌شویم که بحرانی وجود دارد. که منجر به زندگی معنوی هر یک از پدران می‌شود و ایمان و اعتماد هر یک از پدران به خدا را تأیید می‌کند. و این همان چیزی است که در فصل‌های ۳۲ و ۳۳ در زندگی یعقوب می‌بینیم.

بحران این است که پس از دستیابی به یک توافق صلح‌آمیز با لابان، و اکنون که او [یعقوب] با خانواده و ثروت گله‌ها و رمه‌ها و خدمتکارانش بازمی‌گردد، به سمت کنعان می‌رود، که در ادامه منجر به رویارویی با رقیب اصلی‌اش، عیسو، خواهد شد. عیسو، همانطور که به یاد دارید، کسی بود که گفت در اولین فرصت پس از مرگ پدرش، اسحاق، یعقوب را خواهد کشت. و البته همین امر باعث شد که یعقوب در وهله اول به آرام فرار کند.

اما حالا او دارد به سرزمین موعود برمی‌گردد. حتماً به یاد دارید که تنش در روایت یعقوب این است که او خارج از سرزمین موعود است. و ما همیشه از خودمان پرسیده‌ایم که آیا او، به عنوان خوانندگان، بازخواهد گشت یا خیر.

اکنون، پس از ۲۰ سال، او در حال بازگشت است. اما قبل از اینکه بتواند با موفقیت با عیسو ملاقات کند و زنده بماند، می‌داند که باید مورد لطف و عنایت خداوند قرار گیرد. و بنابراین، خواهیم دید که او یک شبه با یک کشتی‌گیر یا مبارز گمنام، یعنی یک رقیب، کشتی می‌گیرد.

این به منزله‌ی کشتی گرفتن او با خدا خواهد بود. سپس، با برکت، لطف و حضور خدا، او در موقعیتی قرار خواهد گرفت که در فصل ۳۳ با عیسو ملاقات کند. فصل‌های ۳۲ و ۳۳ باید به صورت پشت سر هم خوانده شوند، همانطور که ارتباط حیاتی بین این دو نشان می‌دهد.

و اگر با من به کتاب مقدس خود، در فصل ۳۲، در کتاب کشتی با خدا، نگاهی بیندازید، می‌توانم بگویم که شریک کشتی، شخصیت منفی، متجاوز، به عنوان یک مرد شناخته شده است. و بنابراین، ما آن را با آیه ۳۰ برمی‌داریم، و مطمئناً بعداً به جزئیات بیشتری باز خواهیم گشت. بنابراین، یعقوب آن مکان را فنیئیل نامید.

و بنابراین، این مبارزه، این کشمکش با خدا، او آن را به عنوان مکانی، فنیئیل، که به معنی چهره خدا، چهره خداست، معرفی می‌کند. حال، این ممکن است شما را به یاد فصل ۲۸ بیندازد، جایی که یعقوب رویای نردبان، پلکانی که از زمین به آسمان امتداد دارد، و فرشتگان در حال صعود و نزول هستند، را می‌بیند. و خداوند آنجاست.

پس از بیدار شدن، او متوجه می‌شود که در بیت ایل، خانه خدا، حضور خدا در آن مکان است و بر این اساس، آن را بیت ایل می‌نامد. و بنابراین، ما به طور مشابه نامگذاری آن مکان را به عنوان فنیئیل داریم که

در منطقه ماوراء اردن، در شمال شرقی قرار دارد. و توضیح در آیه 30 این است که به این دلیل است که من خدا را رو در رو دیدم، و با این حال جانم نجات یافت.

بعداً در تورات، خواهید خواند که چگونه موسی رابطه‌ای رو در رو با خدا داشت. و بنابراین کسانی که برای اولین بار تورات را در پیدایش و نور کل تورات می‌خوانند، اهمیت پدرشان، یعقوب، پدر ۱۲ قبیله اسرائیل که نام او نیز اسرائیل است، را می‌دانند. اکنون، او همان لطف و ملاقاتی را با خدا داشت که موسی، رهبر محبوبشان، نیز تجربه کرده بود.

او در آیه ۳۰ ادامه می‌دهد که با این حال، جان من نجات یافت زیرا نمی‌توان خدا را مستقیماً رو در رو دید؛ باید نوعی حائل، نوعی ارتباط غیرمستقیم با خدا رو در رو وجود داشته باشد. در مورد موسی، این حائل حضور نورانی جلال خدا بود. و من فکر می‌کنم، در این مورد، یعقوب با خدا درگیر می‌شود، زیرا خود را به عنوان یک انسان آشکار می‌کند.

هوش، او در فصل ۱۲ به این متن اشاره می‌کند و آن مرد را به عنوان یک فرشته معرفی می‌کند. و این ممکن است شما را به یاد فصل ۱۸ بیندازد. به یاد داشته باشید که چگونه ابراهیم سه مرد، سه بازدیدکننده را می‌پذیرد، و ما از آن متن می‌آموزیم که یکی از آن سه نفری که خود را به عنوان یک مرد آشکار می‌کند، یهوه خود خداوند خداست.

و سپس دو نفر خود را به عنوان انسان آشکار می‌کنند که در فصل ۱۹ به عنوان دو فرشته نیز معرفی شده‌اند. بنابراین فصل ۱۸ و این رویداد این شباهت‌ها را دارند، با این حال جان من نجات یافت. بنابراین مهم است که این را در نظر داشته باشیم زیرا وقتی صحبت از ملاقات یعقوب با عیسو می‌شود، که در فصل ۳۳ روایت شده است، به چهره اشاره شده است.

و بنابراین، وقتی به این متن نگاه می‌کنیم، پس از اولین ملاقات عیسو و یعقوب، می‌بینیم که یعقوب در آیه به عیسو می‌گوید: «نه، خواهش می‌کنم، اگر در نظر تو مورد لطف قرار گرفته‌ام، این هدیه را 10، 33.10، برای من بپذیر. زیرا دیدن روی تو مانند دیدن روی خداست. اکنون که مرا مورد لطف خود قرار داده‌ای»

واضح است که این پژواکی از چیزی است که در کشتی گرفتن یعقوب با خدا می‌بینیم. و نکته چیست؟ ما این دو فصل را به طور هماهنگ می‌خوانیم زیرا نویسنده می‌خواهد اشاره کند که به دلیل مواجهه یعقوب با خدا است که او می‌تواند با عیسو روبرو شود و در این مواجهه با عیسو، تحقق حضور و نقشه خدا، برنامه او برای این دو مرد و به ویژه برای یعقوب را ببیند. یعقوب اکنون تشخیص خواهد داد که در عیسو، لطف و پذیرش عیسو را دریافت کرده است.

بنابراین، با در نظر گرفتن این نکته، می‌بینیم که موضوع مبارزه ادامه دارد، به خصوص با لابان در خانواده‌اش. پیش از آن، مبارزه با عیسو بود. و بنابراین اکنون در این مورد، نه با لابان، بلکه اکنون با عیسو ادامه می‌دهیم و نه با ترک سرزمین، بلکه با بازگشت به سرزمین موعود.

و با انجام این کار، واقعاً مبارزه، عمیق‌ترین مبارزه‌ای که یعقوب دارد، با عیسو نیست، با لابان نیست، بلکه مبارزه‌ای است که او با خدا دارد. او واقعاً با مبارزات شخصی درونی خود، با کنار آمدن با نیازش به اتکا به خدا حتی برای بقا، دست و پنجه نرم کرد. آنچه در نتیجه فصل‌های ۳۲ و ۳۳، یعنی کشتی گرفتن با خدا و ملاقات با عیسو رخ خواهد داد، این است که خواهیم دید او مردی متفاوت از زمانی است که ۲۰ سال پیش سرزمین موعود را ترک کرد.

آن خواب در بیت‌ئیل، آغاز سفر معنوی او، اولین ملاقاتش با خدا بود. و سپس در سال‌های بعد، هر از گاهی، ظهور خدا و پیام خدا به یعقوب. اکنون یعقوب باید شخصاً از خداوند بیاموزد که چگونه باید به خداوند توکل کند.

در گذشته، او به توانایی خود در دستکاری و دستیابی به اهداف خودخواهانه‌اش متکی بود. اما اکنون، اگر قرار است لطف خدا شامل حالش شود، اگر قرار است زنده بماند، اگر قرار است میراث وعده‌های خدا به ابراهیم و فرزندان‌ش ادامه یابد، او باید توبه کند و به انسانی تغییر یافته تبدیل شود. و آنچه که نشانگر این تغییر خواهد بود، در واقع تغییر نام او خواهد بود.

زیرا خواهیم دید که در کشتی گرفتن او با متجاوز، آنتاگونیست، حریفش در تاریکی شب، با آن مرد، با آن خدا، نام او از یعقوب به اسرائیل تغییر خواهد کرد. و اهمیت تغییر نام برای نشان دادن پیام در دگرگونی خود مرد بسیار مهم است. می‌دانید، یعقوب به این معنی است که پاشنه برادرش را در رحم مادرش، ریکا می‌گیرد.

و به صورت استعاری، ایده فریب دادن است. او حيله‌گر است. او فریبکار است.

و وقتی صحبت از اسرائیل می‌شود، متجاوز او را اسرائیل می‌نامد، به این معنی که او مبارزه می‌کند، کشتی می‌گیرد، با خدا مبارزه می‌کند. و بنابراین اکنون متوجه می‌شویم که او به این معنا با خدا مبارزه می‌کند، که تشخیص می‌دهد باید لطف و نعمت خدا را داشته باشد. خوب، وقتی صحبت از این دو فصل می‌شود نویسنده آنها را بسیار هنرمندانه نوشته است و بازی‌های کلامی زیادی در آنها وجود دارد؛ ما همین الان بازی کلامی بین پنیئیل و چهره خدا را دیدیم.

اشاراتی وجود دارد - ما آن یکی را رو در رو دیدیم - و اشاراتی به فصل‌های قبلی، مانند فصل ۲۸ کتاب بتل وجود خواهد داشت. و کنایه‌های قابل توجهی نیز وجود دارد. بنابراین در بخش اول، فصل ۳۲، کشتی گرفتن با خدا، یک بن‌مایه، ایده‌ای از پیام‌آوران وجود دارد.

حالا به یاد داشته باشید، فرشتگان نیز پیام‌آوران در نظر گرفته می‌شوند، این همان کلمه است. بنابراین بیایید با ۱۲ آیه ابتدایی شروع کنیم. و در آیات یک و دو می‌بینیم که در راه بازگشت به خانه، فرشتگان خدا به استقبالش آمدند.

و اینها پیام‌آوران هستند، و او آن مکان را محنایم نامید. محنایم به معنی دو اردوگاه است. و بنابراین، او فریاد می‌زند اردوگاه خدا، در واقع، دو اردوگاه خدا وجود دارد.

و این در نحوه تقسیم قوم و گله‌های یعقوب منعکس خواهد شد. ما این موضوع را در آیه‌ی هفتم بررسی می‌کنیم. یعقوب در ترس و پریشانی فراوان، مردمی را که با او بودند به دو اردوگاه تقسیم کرد.

حال، نسخه بین‌المللی جدید گروه‌ها را می‌خوانند، اما کلمه عبری به معنای دو اردوگاه است، و همچنین گله‌ها و رمه‌ها و شترها. او فکر می‌کرد که اگر عیسو بیاید و به یک اردوگاه حمله کند، اردوگاهی که باقی می‌ماند ممکن است فرار کند. بنابراین، با در نظر گرفتن این موضوع، می‌توانیم ببینیم که بین تجربه آسمانی معنوی و زمینی، یعنی تجربه ملموس انسانی با عیسو، یک توازی وجود دارد.

بنابراین، خوب، با دیدن این فرستادگان، حتماً دلگرم شده بود که خدا با اوست. بنابراین، یعقوب پیشاپیش خود فرستادگانی فرستاد؛ اینها قرار بود خدمتکاران او برای برادرش عیسو باشند. و به آنها گفت که این چیزی است که باید بگویند.

حالا، می‌خواهم توجه کنید، و این برای ما نیز مهم است. در آیه چهارم، او به آنها، به عنوان بندگان، دستور داد که این چیزی است که شما باید به آقام عیسو بگویید. و سپس این نقل قول است، بنده شما یعقوب. چرا این زبان مهم است؟ آقای من، بنده شما

راه‌های مختلفی برای تفسیر نقشه یعقوب برای مقابله با عیسو وجود دارد. می‌دانیم که در آیه ششم فرستادگان بازمی‌گردند و می‌گویند: عیسو می‌آید، او به استقبال تو می‌آید و ۴۰۰ مرد مسلح دارد. و به همین دلیل است که در آیه هفتم، در ترس و پریشانی شدید خوانده می‌شود.

سپس یعقوب این کار را انجام می‌دهد، یعقوب متعاقباً حیوانات خود را به گروه‌هایی تقسیم می‌کند و خدمتکارانی را با هر گروه با فاصله‌ای بین هر گروه از حیوانات می‌فرستد. بنابراین، می‌توانید آن را به عنوان امواج مکرر هدایایی که آورده می‌شوند، در نظر بگیرید، که هر کدام برای هدیه دادن این گله‌ها، این حیوانات، به عیسو آورده می‌شوند. بنابراین، با توجه به این نکته، می‌توانید این را اینگونه تفسیر کنید که خوب، او دوباره دارد از روش خود برای نرم کردن عیسو، و برای اعمال نفوذ بر عیسو، و برای دستکاری عیسو، و سعی در شرمندگی یا خجالت‌زده کردن عیسو استفاده می‌کند.

ممکن است نتیجه بگیرید که او سعی دارد او را بخرد. از طرف دیگر، می‌توان به این موضوع نگاه کرد که این کار او اصلاً از روی بدخواهی نیست، بلکه یک حرکت عاقلانه از جانب اوست. کتاب امثال نشان می‌دهد که هنگام حضور در حضور شخصی با اقتدار بالا مانند پادشاه، عاقلانه است که هدیه‌ای برای قدردانی از مقام والای پادشاه آورده شود.

بنابراین شاید این از جانب او حکمتی باشد. با این حال، راه دیگری که می‌توانیم این عمل یعقوب را درک کنیم این است که یعقوب توبه خود را از نحوه بد رفتاری با عیسو که او را فریب داده و باعث درد و رنج فراوان عیسو شده و اینکه چگونه این امر منجر به چنین اختلالی در خانواده شده است، ابراز می‌کند.

اینکه چگونه این منجر به تمام غم و اندوه و مشکلات شخصی او در خانه لابان و کشمکش‌ها و رقابت بین دو همسرش شد. و بنابراین، من این را در مورد یعقوب اینگونه برداشت می‌کنم. من معتقدم که او به طور مشروع خود را فروتن می‌کند وقتی می‌گوید، آقای من، بنده تو

این زبانی است که اتفاق خواهد افتاد. برای مثال، این را در آیه ۱۷ خواهید یافت: یعقوب به کسی که رهبری می‌کرد، یعنی به کسی که با اولین گروه گله‌ها بود، دستور داد

وقتی برادرم عیسو تو را ملاقات کند و پرسد که از آن کیستی و کجا می‌روی؟ و این حیواناتی که پیش روی توست از آن کیست؟ آنگاه باید بگویی که آنها متعلق به بنده‌ات، یعقوب، هستند. آنها هدیه‌ای هستند که برای خداوند من، خداوند من، عیسو فرستاده شده‌اند. این موضوع دوباره زمانی ادامه می‌یابد که می‌بینیم یعقوب با عیسو چگونه صحبت می‌کند.

یعقوب در آیه ۵ وقتی عیسو می‌گوید، اینها که با تو می‌آیند چه کسانی هستند؟ همه فرزندان من. یعقوب در فصل ۳۳، آیه ۵ پاسخ می‌دهد که آنها فرزندان من هستند که خدا از روی لطف به آنها داده است. او می‌بیند که مشارکت خدا در زندگی‌اش، بنده‌اش را از روی لطف بخشیده است، که باز هم به عیسو اشاره دارد. حالا اینکه عیسو هم قلبی دارد که در نتیجه اتفاقاتی که در طول این ۲۰ سال افتاده تغییر کرده است، ما نمی‌دانیم.

آیا این پاسخ عیسو صرفاً بر اساس هدیه دادن است؟ من اینطور فکر نمی‌کنم. فکر می‌کنم چیز بیشتری در اینجا دخیل است. زیرا اگر به آیه ۹ از این فصل ۳۳ نگاه کنید، و یعقوب حیوانات را به عنوان هدیه تقدیم می‌کند، حیواناتی پشت سر هم، همه این گله‌های حیوانات

عیسو گفت، نه، لازم نیست این را به من بدهی. من همین الان هم به اندازه کافی دارم، برادرم. بین خویشاوندی پیوند وفاداری است که عیسو در این برهه از زندگی‌اش آن را تشخیص می‌دهد.

و او می‌گوید، آنچه را که برای یعقوب داری برای خودت نگه دار. کمی بعد در فصل ۳۳، در آیه ۱۲ می‌بینیم که عیسو می‌خواهد یعقوب را با ۴۰۰ نفرش همراهی کند تا از او محافظت کنند. من فکر می‌کنم این یک اشاره خویشاوندی است.

بگذار راه بیفتیم و من تو را همراهی خواهم کرد. اما یعقوب به او گفت: «پروردگار من، پروردگار من.» و در «آیه ۱۴ می‌گوید: «پروردگار من، پروردگار من»

و دوباره، در آیه ۱۵، پروردگار من. بنابراین، من فکر می‌کنم این الگویی از جانب یعقوب در فصل‌های ۳۲ و ۳۳ است که او از این زبان در درجه اول به عنوان یک استراتژی برای فریب دادن، دستکاری کردن استفاده ۳۳ نمی‌کند. و سپس او به روش خودخواهانه خود عمل می‌کند.

بلکه، من فکر می‌کنم چیزی که اینجا در جریان است این است که او تشخیص می‌دهد که چگونه عیسو را فریب داده و چگونه می‌خواهد با عیسو آشتی کند و حالا، به ابتدای فصل ۳۲ برمی‌گردیم، جایی که در فصل‌های ۳۲، آیات ۱ تا ۱۲ از فرستادگان صحبت می‌کند. می‌خواهم متوجه شوید که یعقوب مستقل از خدا عمل نمی‌کند، بلکه وابستگی خود را به خدا نشان می‌دهد.

حتی قبل از مواجهه با کشتی گرفتن با متجاوز، زیرا او در آیه ۹ دعا می‌کند. سپس یعقوب دعا کرد، ای خدای پدرم، بین، این پڑواکی از وعده‌ها است، اشاره‌ای به میراث. و او در آن سلسله میراث قرار دارد. بنابراین، او خود را به طور مستقیم و محکم در محیط نه هیچ خدایی، نه یک خدای عمومی، بلکه خدایی قرار می‌دهد که تصمیم گرفته خود را آشکار کند و خود را با عهد به ابراهیم و سپس به اسحاق متعهد کند.

و از این رو، البته، ارجاع سه‌گانه که به صورت کلاسیک درآمده بود، خدای ابراهیم، اسحاق، و اکنون خدای یعقوب. بنابراین، در ادامه در آیه ۹، او می‌گوید، ای یهوه، ای خداوند، که به من گفتی، و این اکنون پڑواکی از فصل ۳۱، آیه ۳ است، جایی که او به یعقوب می‌گوید، وقت آن است که به وطن بازگردی. به کشور و نزد خویشاوندان خود برگرد.

بنابراین، ما نمی‌خواهیم خویشاوندی، آن پیوند بسیار مهم میراثی را از قلم بیندازیم، و من شما را موفق خواهم کرد. و سپس، فکر می‌کنم، برای ابراز فروتنی خود ادامه می‌دهد. او می‌گوید من لایق این همه مهربانی نیستم.

این مربوط به وفاداری به عهد و پیمان، مهربانی و وفایی است که به بندهات نشان داده‌ای. وقتی از این اردن عبور کردم، فقط عصای خود را داشتم، اما اکنون به دو گروه تبدیل شده‌ام. دعا می‌کنم مرا از دست برادرم عیسو نجات دهی، زیرا می‌ترسم که او بیاید و به من و همچنین به مادران و فرزندان‌شان حمله کند.

اگر او فقط خودخواه و منفعت‌طلب بود، آیا همسران را هم شامل می‌شد؟ آیا فرزندان را هم؟ او به ارث هم فکر می‌کند. بنابراین، فکر می‌کنم او به جایی می‌رسد که به طرح و برنامه بزرگتر خدا برای برکت نه تنها برای

خودش، نه حتی فقط برای خانواده نزدیکش، بلکه برای نسل‌های آینده نگاه می‌کند. اما شما در آیه ۱۲ گفته‌اید؛ من مطمئناً شما را موفق خواهم کرد.

و در اینجا ما شاهد تکرار آیه ۱۴ از باب ۲۸ هستیم که به ساختن نسل او مانند شن‌های دریا اشاره می‌کند که قابل شمارش نیستند. در ادامه، ما سلسله و امواج هدایا را در آیات ۱۳ تا ۲۱ داریم. بنابراین در آیه ۱۳ می‌گوید که او شب را در آنجا گذراند.

بنابراین، او شب را در مکانی که بعداً آن را فنیئیل معرفی خواهد کرد، می‌گذراند. و بنابراین، او در سمت شرق است. او با تمام اردوگاهش در اردن در سمت شرق است.

او شب را در آنجا گذراند و از آنچه با خود داشت، هدیه‌ای انتخاب کرد. و کلمه هدیه دوباره در آیه ۱۸ آمده است. و اهمیت هدیه در این است که می‌تواند پژواکی باشد، بازی با کلمات با صدای کلمه نحما

(اردوگاه) camp و بگذارید کمکتان کنم این را ببینید. در آیه دوم، به یاد داشته باشید که شکل دوگانه کلمه دو اردو، mehanaim، را دارید. و بنابراین

است. بنابراین، می‌توانید شباهت‌هایی را در زبان بشنوید. حال، اگر (menhah) کلمه معادل هدیه، منْهه چنین باشد، اگر کلمه انتخاب شده برای هدیه منْهه باشد، از منظر فضای پرستش تورات، این کلمه غیرمعمولی نیست، زیرا منْهه به معنای پیشکش است.

خب، این یک هدیه است، یک پیشکش. خب، این یک مکان مقدس نیست. مکانی برای پرستش نیست.

مَحَنایم اشاره دارد، که دوباره در اینجا در متن این ایده وجود دارد که حضور خدا و فرشتگان بر این نقشه از طرف راهی که او به برادرش نزدیک خواهد شد، نظارت دارند. بنابراین فهرستی از همه این حیوانات مختلف وجود دارد، و او در آیه ۱۶ می‌گوید، از من جلوتر بروید و بین گله‌ها فاصله بگذارید. ما قبلاً خوانده‌ایم، و این چیزی است که هر یک از این رهبران گله باید وقتی این سوال مطرح می‌شود بگویند: چه کسی صاحب این حیوانات است، و چرا این گله‌ها را به این شکل می‌رانید؟ و پاسخ این است که، آنها متعلق به بنده شما یعقوب هستند، آنها یک منْهه هستند، آنها هدیه‌ای هستند که برای پروردگار من عیسو فرستاده شده است و او پشت سر ما می‌آید.

بنابراین، در آیه ۱۹، او به گروه دوم، گروه سوم و همه گروه‌های دیگری که از گله‌ها پیروی می‌کردند دستور داد که وقتی با عیسو روبرو شدید، همین را به او بگویید و حتماً بگویید: بنده‌ات یعقوب می‌آید. زیرا او با خود فکر کرد که من با این هدایایی که از پیش می‌فرستم، او را آشتی خواهم داد و آرام خواهم کرد. بعداً، وقتی او را ببینم، شاید مرا بپذیرد و شاید مرا بپذیرد.

بنابراین، هدایای یعقوب جلوتر از او از اردن عبور کرد، اما خودش شب را در اردوگاه گذراند. بنابراین، او با خانواده‌اش در آنجا ماند و بعداً متوجه می‌شویم که قبل از آمدن خودش، خانواده‌اش را فرستاد. حالا او شب را در اردوگاه گذراند، و این کلمه «آرام کردن» همان کلمه‌ای است که برای کفاره دادن استفاده می‌شود.

البته، اینجا، این موضوع سکولار است. کفاره دادن در محیط مقدس و عبادت انجام می‌شود. اما کفاره دادن، می‌توانید آن را در ریشه‌شناسی کلمه انگلیسی در یک دقیقه بشنوید. بنابراین، ایده آشتی است.

من او را با این هدایا آشتی خواهم داد، و او امیدوار است که این نتیجه مطلوب باشد. این نوع زبانی است که در فصل ۳۳ استفاده می‌شود، جایی که او به دنبال جلب لطف عیسو است. و خواهید دید که کلمه لطف اغلب با زبانی در عبارت «در نظر یک شخص مورد لطف قرار می‌گیرد» استفاده می‌شود.

و بنابراین، این همان چیزی است که در آیه ۸ از فصل ۳۳ رخ می‌دهد. آن را اینجا خواهید دید. و عیسو می‌پرسد، منظورت از همه این گروه‌های جمعیتی که با آنها روبرو شدم چیست؟ و اینکه در نظر تو ای پروردگارم مورد لطف قرار گیرم، گفت.

حالا برای یافتن لطف، و این کلمه لطف همان کلمه‌ای است که برای فیض استفاده می‌شود. و بنابراین او می‌خواهد پذیرفته شود، پذیرفته شود و مورد استقبال قرار گیرد. و در واقع، این قطعاً همان چیزی است که اتفاق می‌افتد.

اما اکنون باید به سراغ مبارزه برای برکت در آیات ۲۲ تا ۳۲، یعنی پایان فصل، برویم. اکنون او در آیه ۲۲ خانواده‌اش را از بیوق عبور می‌دهد. و آن رودخانه‌ای است که جاری است.

این یک رودخانه وادی است که به سمت غرب به رود اردن می‌ریزد. این رودخانه در شرق است و به سمت غرب به اردن، حدود ۲۰ مایلی شمال دریای مرده، می‌ریزد. بنابراین، و ضمناً، ممکن است اشاره کنم که این ممکن است یک بازی با کلمات باشد زیرا در زبان عبری، کلمه یعقوب و کلمه یبوق مشابه هستند.

بنابراین، یعقوب یک خلیج کوچک و سپس یبوق، یبوق گرفت. خب، حالا حتی کلمه کشتی گرفتن، که در آیه ۲۴ می‌یابیم. بنابراین، یعقوب تنها ماند و مردی تا سپیده دم با او کشتی گرفت.

حتی کلمه کشتی گرفتن هم صدای مشابهی دارد: یَبِک، یَبِک. بنابراین، این سه کلمه ممکن است یک بازی با کلمات برای تأکید بر رویداد، ماهیت و مکان آن باشد. وقتی آن مرد، در آیه ۲۵، دید که نمی‌تواند بر او غلبه کند، گودی لگن یعقوب را لمس کرد.

حالا این کلمه لمس کردن را می‌توان با ایده ضربه زدن یا کوبیدن ترجمه کرد. می‌تواند سبک، می‌تواند تهاجمی‌تر، یا قدرتمندتر باشد. نکته این است که اگرچه به نظر می‌رسد یعقوب بر مرد غلبه می‌کند، اما مرد باید از همه قدرتمندتر باشد زیرا تنها کاری که او انجام می‌دهد لمس کردن است، حتی اگر بگویید به گودی لگن او ضربه زده، به طوری که لگنش هنگام کشتی گرفتن با مرد پیچ خورده است.

البته این یکی از بزرگترین اسرار است، هویت آن مرد. یک راز دیگر در اینجا وجود دارد، اینکه چه کسی برنده، این مبارزه است؟ چه کسی واقعاً پیروز شده است؟ و نویسنده هوشع روشن می‌کند که در این کشتی یعقوب است که بر خدا پیروز می‌شود، اما با این حال این خداست که بر یعقوب پیروز می‌شود. و من فکر می‌کنم می‌توانیم درک کنیم که هر دو درست هستند.

از یک طرف، خدا قطعاً به دلیل مفصل ران جدا شده پیروز می‌شود. و اینکه با انجام این کار، یعقوب مرد را در این مسابقه کشتی آزاد می‌کند. اما ببین، یعقوب، می‌توان این را نیز فهمید که پیروز شده است زیرا او آنچه را که به دنبالش بوده دریافت می‌کند، زیرا او برکت خدا را می‌خواست.

و او می‌گوید، تا زمانی که برکت تو را دریافت نکنم، تو را رها نخواهم کرد. و در آن آمده است که خدا او را در آنجا برکت داد. من اینطور برداشت می‌کنم که خدا او را در آنجا برکت داد.

حتی اینجا ابهام وجود دارد، زیرا آیا این یعقوب بود که خدا را متبرک کرد؟ یا اینکه خدا یعقوب را متبرک کرد؟ و می‌توانیم بگوییم که این ابهام، این راز، این فقدان وضوح، فقدان دیدن چهره او به معنای دیدن وجود واقعی او، راهی برای بیان پنهان بودن خداست. حال، خدا می‌خواهد دیده شود زیرا به طرق مختلف، رؤیایها در خوابها ظاهر می‌شود، صحبت می‌کند، تعامل می‌کند، ملاقات می‌کند و به عنوان یک مرد ظاهر می‌شود. همه اینها برای وحی و ملاقاتها و برای روابط شخصی و برای آموزش به بزرگان و خوانندگان در مورد اینکه او کیست، هویتش، نقشه‌اش چیست، اتفاق می‌افتد. او همه اینها را آشکار می‌کند.

او می‌خواهد شناخته شود. می‌خواهد مورد توجه قرار گیرد. می‌خواهد به معنای نوعی دانش جذاب مورد پرستش قرار گیرد.

و با این حال، در عین حال، نمی‌توان با وجود قادر مطلق خدا، یعنی شخص او، به عنوان یک موجود برابر رفتار کرد. با او، شما، ممکن است به عنوان یک موجود برابر رفتار شود، اما نه یک انسان برابر واقعی. باید نوعی حائل بین شما و خدا، بین پدرسالار و خدا وجود داشته باشد.

خدا این را فراهم می‌کند. بنابراین یک پوشیدگی، یک راز، یک آشکارسازی، و همچنین یک پوشیدگی در مورد خدا وجود دارد. و راز خدا چیزی است که ما را به سوی خدا جذب می‌کند.

من به موسی در بوته سوزان فکر می‌کنم، که جذب آن بوته سوزانی شد که سوزانده نشده بود. و آنجا در حضور بوته سوزان، خدای متعال حضور داشت. و بنابراین یعقوب کم‌کم متوجه می‌شود که او با عیسو کشتی نمی‌گیرد، او با گوشت و خون کشتی نمی‌گیرد، بلکه با خدا کشتی می‌گیرد.

حالا، البته، مرد می‌گوید، بگذار بروم، چون سپیده دم است. بنابراین، این مربوط به پنهان بودن خدا در مهار است تا یعقوب او را نبیند. حال، ما مؤلفه‌ای را داریم که در مورد شناسایی مرد و شناسایی یعقوب نیز مهم است.

بین، مرد، ترجیح می‌دهم آیه ۲۶ را بخوانم. یعقوب پاسخ داد تا مرا برکت ندهی، رهایت نمی‌کنم. مرد از او پرسید، اسمت چیست؟ این خیلی جالب به نظر می‌رسد، نه؟ او اسمش را از او می‌پرسید چون وقتی اسم داری، حس کنترل داری.

و این چیزی است که اینجا در جریان است. چه کسی کنترل را در دست دارد؟ چه چیزی در خطر است؟ آنها در حال کشتی گرفتن هستند، چه کسی کنترل دیگری را در دست دارد؟ حالا، این تغییر کرده است، چه کسی با به دست آوردن اهرم هویت، کنترل را در دست دارد؟ بنابراین، مرد از یعقوب پرسید، اسم تو چیست؟ و یعقوب، او پاسخ داد. سپس مرد گفت، اینجا، مانند ابرام و ابراهیم، مانند سارای و سارا، اکنون قرار است تغییر نامی داشته باشیم که برای یعقوب و تمام اسرائیل آینده مناسب باشد.

و اسرائیل با تجربه یعقوب در اینجا مشخص خواهد شد. کسانی که از نوادگان خاندان یعقوب، دوازده قبیله اسرائیل هستند و همه کسانی که، اگرچه خارجی هستند، به عهد یهوه وابسته می‌شوند و عضو اسرائیل مؤمن می‌شوند، این سنگ محک هویت آنها خواهد بود - کسی که با خدا مبارزه می‌کند، به دنبال برکت خدا است. و وفاداری منحصر به فرد خود را به خدا نشان می‌دهد.

اکنون، همانطور که خواهیم دید، با فروتنی در برابر خدا، با دریافت برکت خدا، این همان چیزی است که ما هستیم. پس لطفاً نام خود را به من بگویید. بگذارید به آیه ۲۸ برگردم.

زیرا تو با خدا، یعنی اسرائیل، و با انسان‌ها مبارزه کردی و پیروز شدی. و یعقوب گفت: «لطفاً نامت را به من بگو.» آه، اما آن مرد پاسخ داد: «چرا نام مرا می‌پرسی؟» سپس او را در آنجا برکت داد.

و من اینطور برداشت می‌کنم که این خداست که یعقوب را برکت می‌دهد. و او قرار نیست خودش را معرفی کند. یعقوب آن مکان را چهره خدا نامید و گفت به این دلیل است که من خدا را رو در رو دیدم، و با این حال جانم نجات یافت.

خورشید بالای سرش طلوع کرد، و همینطور روشنایی روز. و همینطور که از پنیوئل عبور می‌کرد، اکنون در کتاب مقدس، آن ترجمه، نسخه بین‌المللی جدید، به خواننده کمک می‌کند که همان کلمه پنیئل را بیاورد، اما در کتاب مقدس عبری، این یک شکل اضافی است. این یک شکل متفاوت از پنیئل است.

در واقع پنیوئل است، که آن هم به معنای چهره خداست. و ممکن است در ترجمه شما، پنیوئل آمده باشد که همان مکان است. و او لنگ می‌زد، و بقیه عمرش را هم لنگ می‌زد، و به عنوان یک نشان دیده می‌شد.

می‌توان گفت که او با این ملاقات با خدا خالکوبی شده است. بنابراین، تا به امروز، بنی اسرائیل تاندون متصل، به گودی لگن را نمی‌خورند، زیرا گودی لگن یعقوب لمس شده بود، نزدیک به تاندون ضربه خورده بود. حال این در قوانین غذایی کتاب مقدس یافت نمی‌شود.

اما این در اسرائیل به یک سنت تبدیل شد و آنها این رسم نخوردن تاندون را به عنوان یادآوری تبار معنوی خود، و همچنین تبار بیولوژیکی و تبار ملی خود انجام می‌دهند، زیرا این امر پیامدهای معنوی فراوانی دارد. و آنچه در اینجا در پس‌زمینه وجود دارد، خدای ابراهیم، خدای اسحاق، تعهد عهدی است که خدا با پدران اسرائیل بسته بود. اکنون، به فصل ۳۳ می‌رویم، جایی که هدیه احیا شده را داریم.

این به عنوان نوعی تعهد، نوعی تلاش برای بازگرداندن هدایایی که از عیسو دزدیده شده بود، دیده می‌شود. او برکت را باز نمی‌گرداند، اما او در حال بازگرداندن است، او در حال بازگشت است، او تلاش می‌کند تا به عیسو بگوید، من می‌دانم که این را از تو دزدیده‌ام. تنها راهی که می‌توانم این را برای تو جبران کنم این است. که این هدایا را به تو تقدیم کنم.

و سپس خواهیم دید که یعقوب پس از رفتن آن دو، به راه خود ادامه می‌دهد و موقتاً در شکیم اقامت می‌کند. بنابراین، در آیات ۱ تا ۴، یعقوب و عیسو با هم ملاقات می‌کنند. چه لحظه اوجی.

اگر این را نمی‌دانستید، اگر قبلاً آن را نخوانده بودید، اگر قبلاً داستان‌ها را نشنیده بودید، آیا می‌توانید اوج تنش در مورد واکنش عیسو را تصور کنید؟ به هر حال، او این جنگجویان را با خود دارد. یعقوب ندارد. او کاملاً آسیب‌پذیر بود.

خانواده‌اش می‌توانستند به بردگی گرفته شوند. خود او می‌توانست به قتل برسد. عیسو می‌توانست تمام دارایی‌اش را تصاحب کند و به این ترتیب انتقام خود را بگیرد.

حالا، کاری که یعقوب انجام می‌دهد، تا حدودی به این امید است که خانواده‌اش زنده بمانند. بنابراین، او بچه‌ها را تقسیم کرد و این کار را بر اساس مادر و خدمتکاران مادر انجام داد. بنابراین، لیه، راحیل و دو خدمتکار.

او کنیزان و فرزندان‌شان را جلوتر قرار داد. سپس لیه و فرزندان‌ش، و سپس راحیل و یوسف. حال، این مهم خواهد بود زیرا به یاد خواهید آورد که در این مرحله راحیل یوسف را به دنیا آورده بود، و بنابراین همسر محبوب او، راحیل، یک فرزند به نام یوسف داشت.

در این مرحله، احتمالاً در ذهن یعقوب، او می‌خواست یوسف برکت را دریافت کند، زیرا یوسف را بسیار دوست داشت، زیرا او فرزندی از راحیل، فرزند محبوبش، بود. بعداً می‌بینیم که بنیامین از راحیل متولد می‌شود. اکنون، او آنها را در عقب قرار می‌دهد.

احتمالاً تلاش بیهوده‌ای بود، اما شاید اگر حمله‌ای صورت می‌گرفت، همه آنها پراکنده می‌شدند و شاید راحیل و یوسف یا شاید فقط خود یوسف زنده می‌ماندند. او خودش جلوتر رفت و هفت بار به زمین افتاد و به برادرش نزدیک شد. بنابراین، در حالی که گله‌ها به جلو می‌رفتند، عقب‌نشینی کرد و سپس خانواده‌اش را تقسیم کرد و به امید آشتی با برادرش، به جلو رفت.

و می‌گوید که او هفت بار خود را به زمین انداخت. همانطور که می‌دانید، این هفت بار، فروتنی و پذیرش کامل تمایل او برای به رسمیت شناختن برادرش، حرکتی از فروتنی، حرکتی از وفاداری بوده است. حال، او در واقع نمی‌گوید که من می‌خواهم یک خدمتکار شوم، به معنای واقعی کلمه، بلکه راهی برای بیان این است همانطور که من در اینجا و همانطور که اکثر مفسران خواهند یافت، عملی از عشق برادرانه، توبه و عملی برای تشخیص اینکه با عیسو بدرفتاری شده است.

آیه ۴، پس، اما عیسو دويد. حال، توجه کنید که عیسو دويد. او برای دیدن برادرش خیلی هیجان‌زده بود.

او هدایا را با اکراه یا چیزی شبیه به این دریافت نکرد. او هدایا را نمی‌خواهد. او فقط برادرش را می‌خواهد.

چه تغییری می‌بینیم. خدا در این ۲۰ سال با عیسو و یعقوب در کار بوده است، و هر دو مرد موفق بوده‌اند. هر دو مرد تحت برکت خدا بوده‌اند، و هر دو مرد اینجا گرد هم خواهند آمد. و بنابراین، او با یعقوب ملاقات می‌کند.

او را در آغوش می‌گیرد. دستانش را دور گردنش می‌اندازد و او را می‌بوسد، و آنها با برادری و خویشاوندی گریه می‌کنند. و بنابراین، او باید پرسد، چه اتفاقی برایت افتاده، یعقوب؟ به تمام این خانواده‌ای که داری نگاه کن.

و او می‌گوید، خیلی مهم است که اینجا در آیه ۵، یعقوب می‌گوید، خدا از روی لطف عطا کرده است. و بنابراین، این یک قدردانی است. خدا به من عطا کرده است.

من به تو هدیه می‌دهم. بنابراین، خدمتکاران و مادران به درستی تعظیم می‌کنند. آنها از الگوی یعقوب به عنوان یک عمل احترام پیروی می‌کنند.

و بعد، ما قبلاً آنچه را که در آیه ۸ آمده است خوانده‌ایم، اینکه این موضوع چیست؟ او توضیح می‌خواهد. و می‌گوید می‌خواهم این را به تو ارائه دهم. می‌خواهم در نظر تو مورد لطف قرار گیرم، پروردگار من.

و سپس، می‌بینیم که عیسو می‌گوید، من همین الان هم به اندازه کافی دارم. حال، در فصل ۳۶ در مورد این موضوع خواهیم آموخت، که در مورد فرزندان او و اینکه چگونه از او، رؤسا و گروه‌های مختلف مردمی ظهور خواهند کرد، صحبت می‌کند. بنابراین، عیسو می‌گوید، نه، نه، من نمی‌خواهم این را بپذیرم.

من فقط می‌خواهم رابطه‌ام با تو دوباره برقرار شود. و بنابراین، وقتی این موضوع فهمیده شد، عیسو آن را پذیرفت. و چون یعقوب اصرار کرد، عیسو آن را پذیرفت.

و من فکر می‌کنم اگر یعقوب در آن سطح نبود، پس مطمئناً از زمان آشتی، تهدید تمام شده بود، و اینکه عیسو گفته بود، نه، نه، نه، لازم نیست این کار را بکنی، پس یعقوب می‌توانست، اگر او فقط یک فریبکار حقه‌باز و رذل بود که زمانی بود، گفت، باشه. اگر عیسو، اگر اصرار کنی، بلکه، او اصرار کرد، و عیسو پاسخ داد. بنابراین، اکنون عیسو می‌خواهد از او محافظت کند و او را همراهی کند.

آیا او مشکوک بود که ممکن است اتفاقی برای عیسو افتاده باشد؟ نمی‌دانم، احتمالاً این حرکت عاقلانه‌ای از جانب او بود که گفت، نیازی ندارم که تو مرا همراهی کنی. شاید در واقع او می‌گوید، می‌دانم که می‌توانم به خدا اعتماد کنم تا در طول مسیر به من کمک کند. و من نمی‌توانم با آن سرعتی که از جنگجویان شما لازم است حرکت کنم، زیرا به گفته‌ی او، اینها، روباه‌های جوان و گله‌ها، شیرده‌های جوان‌تر، و این منجر به مرگ آنها می‌شود.

بنابراین، او این را توضیح می‌دهد. بنابراین، آنچه او در اینجا در ذهن دارد این است که در نهایت، او در منطقه‌ای از ادم، جایی که عیسو در آن قرار دارد، در کوه سعیر، به قوم ملحق خواهد شد. او این موضوع را در آیه ۱۴ در پایان ذکر می‌کند.

و بنابراین، یعقوب می‌گوید، فقط بگذار در نظر پروردگارم مورد لطف قرار بگیرم. این تمام چیزی است که نیاز دارم. من به همراهی مردان نیازی ندارم.

من نیازی به همراهی ندارم. من به چند نفر از مردان تو احتیاج ندارم. و بنابراین او مکانی به نام سوکوت ساخت.

و سوکوت کلمه‌ای است که برای سایبان‌ها استفاده می‌شود. و می‌توانید ساختن سایبان‌ها برای گشت و گذار در بیابان و سپس جشنواره سایبان‌ها را به یاد بیاورید. بنابراین، او این پناهگاه‌ها را برای دام‌هایش ساخت.

و همانطور که گفتم، این شمال، شرق خواهد بود، و سپس، پس از اینکه یعقوب از فدان آرام آمد، به سلامت به شهر شکیم در کنعان رسید. شکیم در دوران زندگی یعقوب مکان مهمی خواهد بود. و خواهیم دید که این نکته‌ای برای درک فصل ۳۴ است، جایی که او رابطه‌ای خواهد داشت که با مردم محلی، شکیمی‌ها، که حوی‌ها نیز هستند، تیره می‌شود.

این تجاوز به دینه است که توسط شاهزاده شکیم اتفاق می‌افتد. و نام او شکیم است. و ما در درس بعدی به آن خواهیم پرداخت.

اما نکته این است که از نظر جغرافیایی، بین این دو اردوگاه جدایی وجود دارد. شما عیسو را دارید که به سرزمین مادری خود بازگشته است و یعقوب را دارید که در مکانی متفاوت است.

و من فکر می‌کنم تفکیک این دو از نظر طرح خدا و برنامه‌ی برکت مهم است. بنابراین، این نتیجه‌گیری اینجاست که ما را برای ارتباط با فصل ۳۴ آماده می‌کند. و در آنجا، مانند سنت پدرانش، او یک قربانگاه برپا کرد و آن را اِلِ الوهه اسرائیل، خدا، خدای اسرائیل، نامید.

قابل توجه است، اینطور نیست؟ الان اسرائیل است. خدا، ال، نام عمومی که برای خدا استفاده می‌شود. اما اکنون هویت ال به طور خاص با اصطلاحات یعقوب، اسرائیل، برای قوم اسرائیل، برای ملت بزرگی که خواهد آمد، که در رستگاری آنها از مصر، در عید فصح بزرگ، شکل می‌گیرد، بیان می‌شود.

وعده‌های عهد در کوه سینا، ساخت خیمه، جایی که ملاقاتی با قوم اسرائیل و خدا برگزار خواهد شد، و هر آنچه که به این رابطه عهد مربوط می‌شود. و این بخشی از چگونگی هویت‌یابی اسرائیل است. زندگی تحت برکت و مراقبت خدا، مبتنی بر عشق‌گزینی خدا به پدرانشان، ابراهیم، اسحاق و سپس یعقوب.

چیزی که از این می‌آموزیم، این است که در هر مورد، این سه شخصیت اصلی در پیدایش، ابراهیم در بحران، ایمانش، جایی که در فصل ۲۲، به او دستور داده می‌شود که تنها پسر محبوب خود، اسحاق، را قربانی کند، و او از آن آزمون سربلند بیرون می‌آید. و سپس وقتی نوبت به یوسف می‌رسد، ملاقاتی که با برادرانش دارد وقتی که آنها به مصر می‌آیند و با برادری که دهه‌ها قبل فروخته بودند ملاقات می‌کنند، آیا یوسف از این فرصت استفاده خواهد کرد؟ آیا او انتقام خواهد گرفت؟ یا آشتی وجود دارد؟ و او با برادرانش آشتی می‌کند. و سپس در اینجا، در مورد ما با یعقوب، بحرانی در حال وقوع است.

چه اتفاقی خواهد افتاد؟ و او خود و تمام دارایی‌هایش را به دستان خدا می‌سپارد و می‌گوید، خدا به من لطف کرده است، و اگر قرار است زنده بمانم و اگر قرار است نقشه او طبق وعده‌اش پیش برود، باید از برکت مداوم خدا برخوردار باشم.

این سخنرانی دکتر کنت متیوز در مورد کتاب پیدایش است. این جلسه ۱۹ است، کشتی گرفتن یعقوب با خدا و ملاقات با عیسو. پیدایش ۳۲ و ۳۳.